

## دربودن لاسکاس



وز ۲۵ نوامبر ۱۸۱۶ بناپارت روی تله درختی نشسته و با گورگود و لاسکاس و موتولون صحبت میکرد امیرال مالکوب که از افریقا و کاپمراجعت کرده بود با بناپارت صحبت میکرد و امیرالبحریک سند، ق پرتغال برای بناپارت آورده و علی پنج عدد از پرتغالها را در مشقایی گذاشته و قدری هم قند آورده بود امپراطور یکی از پرتغالها را به لاسکاس داد که برای پسرش ببرد و پرتغال دیگری را برداشته برید و بین اطرافیان تقسیم میکرد و قدری هم خودش میخورد.

بناپارت قدری از جای برخاسته و در میان باغ قدم زد مذاکرانی راجع با میر البحر و راجع به ( پوان توفسکی ) بعمل آمد و اطلاع دادند که ( پوان توفسکی ) در کاپ خود را یکی از اقوام امپراطور معرفی کرده است. این حرف بر بناپارت گران آمده و دلتنگ شد بایک اشاره سر موتولون و گورگود را مرخص نموده با لاسکاس باطاق خود مراجعت کرد

بناپارت قدری در اطاق اول عمارت قدم زده و صحبت های متفرقه می نمود در اثنای قدم زدن یکمرتبه مقابل پنجره ایستاده و مشاهده نمود که چند نفر اسب سوار وارد باغ شده اند

بین سواره ها حاکم و کنتل ( رید ) و کاپتین پلانکنی و مفتش جدید پلیس سنت هان موسوم ( رنسفورد ) و دو نفر سراز

را تشخیص داد .

بنابارت در قفای پنجره دیده نمی شد ولی در عوض هودسون-  
لو و ( گروگر ) را دیده ایستادند و سایرین بطرف عمارت آمدند  
در همان موقع ( ژان تی نی ) وارد اطاق شده و گفت ( میرطوماس-  
رید ) میخواهد با کنت دلاسکاس صحبت نماید بنابراین روی به لاسکاس  
کرده و گفت عزیزم بروید و ببینید این جوان چه میگوید و در  
در موقعی که لاسکاس دور شد اضافه نمود: مخصوصا بسرعت مراجعت  
نمائید يك ربع ساعت دیگر مارشال با عجله وارد اطاق امپراطور شده  
وینارت اطلاع داد که ( رید ) لاسکاس را با تهاجم اینکه بطور خفیه  
مراسلاتی بخارج نوشته است توقیف نموده و تمام اوراق و اسناد  
او در اطاقش از طرف رنسفورد ضبط شده است .

بنابارت بطرف پنجره رفته و مشاهده نمود که لاسکاس به همراه  
رید و يك نفر از سربازان در امتداد ( هرتس گات ) پیش میرود  
اندکی بعد امانوئل هم در قفای پدرا افتاده به اتفاق بلاکنی  
و رنسفورد که دو جامه دان پر از کاغذ های مضبوطه بدست داشت  
راه افتادند .

لونگود مثل کندوئی که آتش در آن بیندازند بهیچان آمد  
بنابارت صاحب منصبان خود را احضار کرد و سؤال نمود که لاسکاس  
چه کاری کرده که بهانه بدست اینها داده است ؟ بعد ها معلوم شد که  
لاسکاس خواسته است مراسله برای لوسین بنابارت و دوست وی لادی  
کلاورنیک وسیله جاهس اسکوت بفرستد جس اسکوت نوکر لاسکاس بود و  
حاکم او را از دست لاسکاس گرفته بود و مصمم شده بود با ارباب جدیدی بارو پابرو  
جس اسکوت غلام سیاهی بود که پدرش سفید پوست بوده و لاسکاس مراسله  
را روی حریر نوشته در آستر قبای او دوخته بود جس اسکوت

قضیه را برای پدر خود تعریف ~~کرد~~ و پدرش بواسطه خوفی که از حاکم داشت سیر هودسون لو را از قضیه خبر دار نمود

بنابارت از این بلاهت خیلی متاثر شد و براین این که او را نجات بدهد بگراند مارشال برتران گفت که فوراً بمنزل حاکم رفته و رفیق خود را بخواهد بنابارت گفت بروید و وقت را تلف نکنید این لاسکاس بیچاره باید در زحمت سختی باشد

برتران این حرف را اطاعت نکرد و آنوقت لاسکاس که بدون فکر و تعقل این کار را کرده مستحق این عمل هم بوده است و روی بگورگورد کرده و گفت من فعلاً به قدری مشوش هستم که نمی توانم بفکر لاسکاس هم باشم واقعاً هم برتران مشوش بود زیرا مراسله از لندن رسیده و به وسیله حاکم بدست برتران واصل شده و خبر میداد که مادرزن او مرده است و برتران میخواست این خبر را از زوجه اش که در شرف وضع حمل بود مکتوم بدارد .

موتولون و زوجه او در قضیه لاسکاس چندان اظهار تائیر نکردند تنها گورگورد که در هر موقع قلب رئوفی داشت با این که لاسکاس را دوست نمی داشت بیاری لاسکاس برخاست پس از صرف شام چهار نفری بنابارت باطاق خود رفته و لباسهای خود را کند .

( او ما را ) طیب بنابارت ~~که~~ از قصیه جامستون آمده بود اخباری آورده و از قصیه لاسکاس مطلع شده بود و میگفت که در راه حاکم جزیره را دیدم که به تمسخر می گفت که رفیق شما لاسکاس در جوی امنی است ( او ما را ) موضوع هائی را که راجع بتوقف لاسکاس شنیده بود بیان کرده و موضوع های مزبور سوژه صحبتها و مذاکرات شد

موضوع لاسکاس خیلی اهمیت داشته و حاکم می توانست

بهمین جرم او را به اروپا مراجعت دهد لاسکاس را با پسرش به منزل ماژور هاریسون برده و تحت نظر نگاه داشته بودند بناپارت اظهار تعجب کرده و میگفت چطور این شخص که دارای این همه فکر و روح است يك غلام بی سوادى اطمینان کرده و از آن گذشته او در انگلستان کسی را نمی شناسد و حاکم هم نظر باین که سابقاً در اونگود خدمت میکرده ممکن نیست بدون استتطاق و تقیص به او اجازه مراجعت با اروپا بدهد معلوم میشود که لاسکاس بکلی عقل را از دست داده است

بناپارت به ( او مارا ) گفت که من از مراسلات لاسکاس بهیچ وجه اطلاع ندارم و بایستی این مراسله را با به مادام کلارینک و یا به یکی از صرافان لندن که پنج شش هزار لوئی آنجا پول دارد نوشته باشد

در این جا بناپارت در حال آنکه در حال نوشتن نامه مراسلات لاسکاس را ضبط کرده اند از من پرسیدند که حاکم روزی به يك بهانه سروقت من نیز آید پس از اینکه تاریخ خود را تمام کردم آن را ضبط نخواهد کرد پس باید هر چیزی را که می نویسم سوزانم نوشتن این تاریخ در این نقطه تبعید برای من مایه تسلی است و در آن برای دنیا سفید خواهد بود ولی با این سنگ دریائی هیچ چیز ما در هیت نیست بناپارت مقصودش از تاریخ همان خاطرات او است که نام هموار منتشر شده است .

این شخص تمام قوانین عتی و طبیعی را زیر پا میگذارد من دیدم که وقتی برای قیام لاسکاس آمد چه برق مسرتی از چشمان او میدرخشید زیرا يك وسیله جدیدی برای صدمه و آزار ما یافته بود وقتی که با همراهان خود باینجا آمد من تصور می کردم که

وحشیان حجاز در پای جنوب دور اسیری که باید تعبیه شود می رفتند .

فردا متون طهر مرتبان مصمم شد که « عمارت حاکم رفته و تقصیری استحص لا سکس » نماید ولی تراض است از مستخلص کند در عرض وندوب حریه رای بنابر آن آورد از دوسرانه که در لباس غلام بیست و بیست است مگر را با بود ، از طرف لاسکس برای وسر بنابر نوشته در حجاز را بطور خلاصه از موقع خروج از فراسه تا ستهلن شرح داده و مراسله دوم که مفید فایده نبود برای خام کلارنیک ارسا گردیده و ضمنا بعضی هوا خواهان بنابارت در انگستان خطاب هائی شده بود بنابارت تمام روز را در فکر بود روزنامه یومیه که لاسکس وقایع را در آن می وشت بیشتر او را بفکر انداخته بود زیرا این روزنامه هم بدست هودسه ن لو میافتاد .

وقایع یومیه را لاسکس وشته و علی پک نویس می کرد بنابارت علی را خواست و از او سه الائی راجع به محتویات خاطرات یومیه نمود این خاطرات از وقتی که بنابارت سوار کشتی باره فون شد شروع شده و تا تاریخ جاری ادامه داشت و ضمنا افسانه های کوچکی هم راجع مانگیس ها یاد داشت شده بود .

بنابارت از عنی پرسید که در خاطرات لاسکس امر البحر کو کسروں چکو « حریفی شده است عالی با دست حریه کتی نمود که این معنی را میداد ( به خوب و نه بد )

بنابارت گفت آا ذکر شده است که من او را همراهی می نمودم .

عالی گفت بلای اعلیحضرت! اراحص ن مبادی آداب بوده و علی قدر

مراتبهم هر کس را می نوازند .  
امپراطور سؤال کرد از سیر ژورژ بنگاه چگونه نم برده  
شده است .

علی گفت از او و کلنل ویلکس ذکر نکستی گردیده است  
امپراطور سؤال کرد که اسمی هم از امیرال مالکولم  
درین هست .

علی گفت بلی اعلیحضرتا  
امپراطور گفت آیا این نکته قید شده است که من امیرال مالکولم  
را بکنفرانگیسی گاهلی میدانم علی گفت بلی اعلیحضرتا تا این قسمت  
را بخوبی پرداخته اند .

بنابرت سؤال بود که ار حاکم چه ذکر می به میان آمده؟  
علی در این جا تبسمی نموده و گفت راجع به حاکم چیز های زیادی  
نوشته شده است .

بنابارت گفت آیا این نکته را ذکر کرده اند که من  
حاکم را یک شخص مانجیبی می دانم که قیافه و سیمای او  
بست ترین قیافه هئی است که من دیده ام؟ علی گفت آری ولی معتدل تر  
نوشته شده است

اسناد و مدارك لاسکاس را در حضور خود او از طرف سیر-  
هودسون لو تفتیش کرده اند بکاتب هزر ر عارت بود ز خاطرات جنک  
ایتالیا و یادداشت ها و مدارك منضمه به آن و مراسلاتی که بین پاپائون  
و کوکرون و هودسون لو مبادله شده و یک روزنامه قطور و مفصل  
و مقداری طرح و نقشه و مراسلات شخصی او از قبل مراسلات  
خانوادگی و وصیت نامه و غیره این مراسلات را در چندین دست  
پیچیده و امانوئل جوان از طرف پدر خود مهر و دوه آرد

قطعات تاریخ نظامی و مراسلات رسمی برای ناپلئون فرستاده شد و چون تواریخ و مراسلات رسمی را بتدریج برای ناپلئون می فرستادند امپراطور یقین حاصل کرد که بدوا سواد آنرا برداشته و سپس میفرستند امپراطور از طرف لاسکاس مطالبه یادداشت روزنامه را نمود و خود لاسکاس هم بحاکم گفت روزنامه سفر او را بامپراطور تسلیم نمایند ولی حاکم ضبط روزنامه را ترجیح داده و گفت بایستی از طرف ارد اول کابینه انگلستان در این موضوع تصمیم اتخاذ شود بنابراین کورکود و موتولون را بهوتس کات فرستاد که لاسکاس را دیده و اطلاعاتی برای ناپلئون بیاورند

لاسکاس پس از اینکه دو روز در منزل هاریسون توقیف بود او را به روس کوتاهز منتقل نمودند خود لاسکاس به پسرش از نظر سلامت مزاج رضایت بخش نبودند

امانوئل از چند ماه باین طرف التهابات شدیدی داشته و او مارا و دکتری که از طرف انگلیسها موسوم بدکتر باگستر برای بنابارت فرستاده شده بود نسبت بصحت مزاج او اظهار تشریح مینمودند

لاسکاس ایقدر که دور از منزل بنابارت بود و فقط چند مرتبه بپرتگاه فیما بین نوفور و لاسکاس رفتن بنابارت ناصدا بوده و بوسیله دور بین رفتن است او را بیدیدند

این سرتیتر که در کاسپین ششرا بخوبی مواظبت میکردند میر هودسون که به او رسیدگی نوشتجات لاسکاس هر روز بهوتس کارت آمده و از جوابیج آنها اطلاع حاصل کرده و از ایشان پذیرائی می نمود.

لاسکاس به روز سیام نوامبر اعراض ذیل را بسیر هودسون لو حاکم جزیره سنتین نوشت ؟

« در نتیجه دایمی که بوسیله خادم من گسترده شد مرا از لونگود ر بوده و تمام کاغذ های مرا ضبط کردند من بدون اینکه بدانم نظریات شما درباره من از چه قرار است شخصا فداکاریهای زیادی را بر خود تحمیل کرده ام چندی قبل مرا وادار بانجام کاری کردید که از ترس مفارقت امپراطور اطاعت کردم و بدیهی است امروز شما مرا نزد بناپارت مراجعت نخواهید داد برای اینکه قرب و منزلت مرا از بین ببرید کیفیتم کردید و بالتوجه بعدها وسیله تسلی امپراطور نبوده بلکه هر وقت که شمع چشم او با چشم من تصادف نماید جز خاطره از آلام گذشته از قلب او عبور نخواهد نمود

یعنی چه ؟ برای چه لاسکاس از اینکه توقیف شده در نظر امپراطور حیثیات و شرف خود را از دست داده است ؟ آیا خائف است که در صورت مراجعت لونگود بناپارت و سایرین از بی احتیاطی و سبکی او سرزنش کنند ؟

آیا واقعه لاسکاس از رری بك نقشه قلبی عمل نکرده بود ؟ آیا چنین شخص فکوری که با این سهولت سندهمی را بدست غلام بی سواد می سپرد نمی خواست بدین وسیله خود را از سنت هان خارج کند ؟

از چند ماه بابتبارف لاسکاس که مدت مدیدی صبور و شکمیا بود دیگر نمی توانست تحمل اندوه و زحمت بنماید نمی توانست و خیلی هم بدبخت بود زیرا هوتولون و گور کود از او نفرت داشتند و نیز از صحت مزاج پسرش خائف بود و خود او هم احساس کسالت مزمنی می نمود .

دوست است که لاسکاس همواره مورد محبت بناپارت بوده ولی آن صمیمیتی را که در بریار از طرف بناپارت دیده بود در



لونگود نمیدید و ضمناً مثل گذشته به تنهایی نویسنده منشئات تاریخی بناپارت نبوده بلکه گورگود و موتوان و برتران در نوشتن منشئاتی که بناپارت دیکنه میکرد شرکت داشتند.

لاسکاس اصولاً بعشق اینکه تاریخ زندگی بناپارت را بدست خود نوشته و از زبان او می شنود از همه چیز سرفه‌ها کرد. مقدرات خود را معاق بمقدرات بناپارت نموده و در روزنامه مسافرتی را که خود لاسکاس نوشته و از عزل بناپارت تا یومنا هذا دوام داشته است بتنهائی پنج شش جلد قطور میشد لاسکاس میدانست که اگر این تاریخ را در اروپا طبع کند چه شهرت و ثروتی برای او حاصل گردیده و یقین است که ثروت بیش از اشتهار اهمیت میداد و شاید نشر این روزنامه سبب میشد که عقاید عمومی دنیا نسبت بیناپارت تغییر نموده امپراطور مجدداً باروپا بیاید.

لاسکاس میخواست باروپا مراجعت نماید و در اروپا يك وظیفه جدیدی انتظار او را می کشید این مستخدم فداکاری که عشق شهرت و ثروت بود میخواست بمنزله يك سفیری از طرف بناپارت در اروپا به شمار رفته و بر اثر شر روز نامه سفر و خاطرات خود قهرمان طرفدار امپراطور بقلم آمده و عملیات نابلهون را موجه نماید لاسکاس خیلی چیز می نوشت خیلی هم صحبت میکرد و این بر گوی گاهی از اوقات بر ضرر او تمام می شد زیرا در صحبت هائی که با سیر هودسون - او و گروگر می کرد جملاتی از دهانش خارج شده بود که بعداً سیر هودسون لو بدانها استناد جسته و مدرک قرار داده بود و چون لاسکاس از موقع شناسی هودسون لو تعجب نمود باو گفت این که از لونگود خارج شده ام همه چیز را به شکل دیگری می بینم پس این است که در لونگود اشیاء از ماوراء يك حجاب خونین

مشاهده میشود .

منلايك مرتبه لاسکاس راجع بامپراطور بالصراحه این جملات را گفته بود .

« بایستی او را يك مريض حسابی دانست بایستی مواظبت زیادی از او کرد امپراطور افکار و عقاید خود را با حرارت اد می نماید و بذاته تند است و روح او متکبر ترین ارواح عالم است ما باید به خاطر آوریم که وی سالها براریکه امپراطوری تکیه زده بوده است . »

ملاقاتی که بین لاسکاس و هودسون لو در خارج لاونگود به عمل آمد قدی در روابط حاکم و لاسکاس غیررانی حاصل نمود یعنی بهتر کرد این ملاقاتها سبب شد که راجع به چگونگی بهبودی و اصلاح اوضاع زندگانی فرانسویان مشورت هائی بعمل بیاید میرهودسون لو از لاسکاس تقاضا کرد که یاد داشتی تهیه نموده و در طی آن پروژه هائی را برای اصلاح اوضاع فرانسویان طرح کند حاکم می گفت دلیل این که من از شما چنین تقاضائی میکنم این است که هر وقت بفکر اصلاح اوضاع غیر متناسب فرانسویان میاقتم از طرف خود آنها سخاقتهائی میشود .

در واقع هودسون لو که پیش بینی مسافرت لاسکاس را به اروپا می کرد خائف بود که مبادا مشارالیه سوء زندگانی اسرار را بسمع افکار عامه برساند و شاید سبب شود که کابینه انگلستان او را توییح و سرزنس نماید و ناینکه کابینه میخواهد عقاید عمومی را نسبت بستان حقه نماید قضیه برعکس صورت بگیرد .

روز چهارم دسامبر هودسون لو لاونگود آمده و مراسلات بنا برت را که نزد لاسکاس بود بیرتران تسلیم نموده و بعدا مذاکرات مفصلی

با (اومارا) بعمل آورد آزد کتر خواهش کرد که به بناپارت بگوید اگر دستوراتی که از طرف وی داده میشود سخت تر از دستورات کو کبرون است تقصیری متوجه او نیست بلکه وی عین تعلیمات دولت متبوعه خود را اجری می کند

فردای آن روز لادی لو زوجه حاکم جزیره باطمطراق تمامی بملاقات مادام برتران آمده و امپراطور از این ملاقات خیالی تعجب کرد و گفت آیا آقای لو میخواهد رفتار خود را تغییر بدهد و بارون جدیدی برای اغفال دیگران بازی میکند در واقع اگر هم هودسون او در این اقدامات نیت خیری داشته موقع بدی را برای نزدیکی روابط انتخاب کرده بود زیرا در این موقع که نسبت به لاسکاس بد رفتار میکرد این نوع رفتار دوستانه حکم فحش و ناسزا را داشت و لااقل صورت تمسخر و استهزاء را بهم میزد

بناپارت از توقیف لاسکاس خیالی متاثر شد 'ینک' که یکتا محرم او از وی دور شده می فهمد که لاسکاس چه مقامی در قلب او داشته است .

بناپارت تاسف و اندوه خود را بر افریایان هم اظهار میکرد تا جائی که موتولون میگفت امپراطور در سدد است لاسکاس را با یکی از صاحب منصبان خود را از قبیل موتولون یا گور گود مبادله نماید .

بناپارت از اطاق خور خارج نمی شد لباس نمی پوشید کار نمی کرد از پذیرفتن اسیر البحر مالکولام امتناع میکرد و نیز از پذیرفتن یکی از حکام بزرگ هندوستان موسوم به استرانز که با زوجه اش بهندوستان میرفتند امتناع نمود از این گذشته کسالت مزاج هم داشت تب میکرد و سر دودهم او را صدمه میزد و بواسطه

تحریرك اعصاب نمی توانست بخوابد ( او ما را ) باو توصیه میکرد که قدری سواری نموده و راه برود و میگفت گنه اگر ورزش ننمائید ممکن است سکه بزودی مرض سختی بشما عارض شود . بناپارت میگفت بهتر است هر نسبتی که این زندگانی زودتر خاتمه یابد کمتر عذاب خواهم دید .

بناپارت که تصور میکرد که دیگر لاسکاس را نخواهد دید بوسیله مارشان اطاقدار خود مراسله وداعی برای او نوشت و این مراسله را در شب دوازدهم دسامبر بعد از صرف شام بگورگود داد تا برای موتولون که حضور داشت بخواند و عقیده خود را راجع به مراسله بگوید و قبلا از گورگود سؤال کرد که عقیده شخصی او چیست گورگود فوراً جواب داد که این انشاء آمیخته بمدح و تحسین از برای اعلیحضرت که پیش از هیجده ماه نیست که لاسکاس را دیده اند متناسب نیست خصوصاً این که لاسکاس نسبت به اعلیحضرت فدا کاریهایی به عمل نیاورده و ادله و شواهدی از این قبیل نشان نداده است گورگود اعتراف نمود که هرگز اعلیحضرت نظیر چنین مراسله را بدوستان قدیمی و بهترین فدائیان خودتان مثل ( دوروک ) ولان نوشته بودید .

فاپلئون يك مرتبه از جای برخاسته و گفت که من نخواستم با کسی مشورت کنم فقط میخواستم عقیده شما را بدانم که این مراسله در سیر هودسون لو چه تاثیری خواهد نمود

مادام دو موتولون مراسم را روی میز گذاشته و گفت که کاغذ خوبی است و بهتر این بود که گورگود به طریق دیگری قضاوت نماید گورگود جواب سختی به مادام دو موتولون داد و بناپارت هم در طول و عرض سالون گردش می کرد موتولون برای

این که کور کورد را ساکت کند بالحق ساده گفت بهتر این است که مراسله بهمین اسلوب نوشته شود زیرا ما هم می توانیم روزی امیدوار به دریافت چنین مراسلاتی باشیم بنیابت نشست و مراسله را برای امضاء بدست گرفت و قبل از این که امضاء نماید از آنجا که روحی طمانی داشت برای این که رای خود را بر حرف دیگران بچرباند این کلمه مبتذل را اضافه کرد: جان نثار شما! و سپس مراسله را به موتولون داد تا برای پسرپلتون صاحب منصب کشیک برده به لاسکاس بدهند.

در این موقع امپراطور کور کورد را دعوت به بازی شطرنج نموده و گفت یا کور کورد! یا! قدری بازی بکنید آرام خواهید شد عزیزم تو چرا همیشه متغیر هستی.

کور کورد جوان کلسه صبرش لبریز شده و گفت اعلیحضرتا بزرگترین خطای من اینست که واستگی فوق العاده به اعلیحضرت دارم آنچه که من راجع به این مراسله کفتم بمن تلقین نشده و بطوری که تصور شده ناشی از حسادت بوده است من نسبت به یک شخصی که هیچ گونه خدمتی به اعلیحضرت نکرده است حسد نمی ورزم ولی وظیفه خود دانستم که با اعلیحضرت عرض کنم این مراسله باشون امپراطور متناسب نبود.

نوشتن این مراسله مثل اینست که سایرین اعلیحضرت شما را در این جا ترك نموده اند و دیگران صفر محض هستند آری در دنیا نبایستی حقایق امور را بعرض سلاطین رسانید و تنها کسانی در پایگاه سریر سلطنتی توفیق می نمایند که منملق و مقن باشند امپراطور حرف او را قطع کرده و گفت من مایلم که لاسکاس دوست شما باشد کور کورد جواب داد خیر من از او تنفر دارم بنیابت گفت آه

گورد کود ا این حرف با جوان مردی تو مناقات دارد گور کود  
جواب داد که روزی خود اعلیحضرت حقیقت عرایض چاکر رادیک  
خواهد فرمود .

بنپارت شاهه هارا بالا انداخته و گفت باشد ! بگذار بمن خیانت  
کنند و مذمت مرا بگویند مگر (رتبه) و مارمونت که آنها رابه ذروه  
ترقی رسایدم چگونه با من رفتار کردند ؟ اگر بهخواهم اشخاص را  
مطابق نیت خود انتخاب نمایم باید افراد بشر از ساکنین ملکوت باشند گور کود  
بازهم جواب می داد تا پس از خاتمه شطرنج که امپراطور حضار را  
مرخص کرد .

### عزیمت لاسکاس

ترس و وحشت سیر هودسون لو از این که مبادا لونگود يك  
مرتب به غلیان در آید او را وادار کرد که اقدام مسالمت آمیز  
دیگری بکند هودسون لو به لاسکاس پیشنهاد کرد که نظر بکسالت  
مزاج پسرش خوبست به لونگود مراجعت نماید تا از لندن راجع به  
حرکت آن ها دستورائی برسد لاسکاس از قبول این امر امتناع  
گرددتها چیزی که لاسکاس می خواست این بود که او را بنقطه بپرند  
که وسیله استمداد از طیب موجود باشد لاسکاس می گفت من به  
لونگود مراجعت نخواهم کرد مگر این که از طرف امپراطور امر  
صریحی راجع به مراجعت من صادر شود و نظر به این که از غرور  
بنپارت اطلاع داشت می دانست که وی هرگز چنین امری را صادر  
نخواهد کرد .

پس از این مراسله . محبت آمیز و حتی تملق آمیزی که از  
بنپارت دریافت کرد اگر به لونگود مراجعت میکرد درای اظار

فداکاری و وفا داری ناچار بود که شریک حبس ناپلئون بوده و بتواند از سنتهان خارج شود به همین جهت با تضمینی مبرم و شاید تضرع آمیز از حاکم قضا کرد مهما ممکن او را زود تر از جزیره سنتهان خارج نماید .

بنابارت وقتی که دانست به لاسکاس اجازه مراجعت بلونگود را داده اند و او نیامده است متعجب شد و با این که ( او مارا ) به امپراطور اطمینان میداد که لاسکاس مراجعت خواهد کرد معذک از این که چرا لاسکاس سرعت از این فرصت استفاده نمی نماید به حیرت افتاده بود بطوری که در صدور اجازه مراجعت او بلونگود از طرف حاکم جزیره مشکوک شده و گفت من مایلم لاسکاس مراسله بمن نوشته و صریحا بگوید که آیا به او اجازه مراجعت به لونگود داده شده است یا نه؟ لاسکاس چنین مراسله برای برتران نوشت ولی سیر هودسون لو که هرگز دخالت خود را در امور از دست نمی داد خواست مضامین این کاغذ را اصلاح نماید لاسکاس حاضر به قبول این امر نشد و بالاخره بر حسب اصرار حاکم به برتران اطلاع داد که وی اجازه (لو) را رد کرده است .

امپراطور یکمرتبه از برتران خواهش کرد که بلاسکاس نویسند به لونگود مراجعت کرده امپراطور ببیند ولی فوراً منصرف شد زیرا دایوس شده و یکی از اطمینانهای که نسبت به افراد بشر داشت مبدل بعدم اعتماد گردید بود بطوریکه يك وقت ب فکر افتاد بصاحبمنصبان خود امر بمراجعت بدهد که مبادا در نتیجه تحریک حاکم و برای اینکه انتقام خود را از او بکشد سردارانش را بر علیه وی برانگیزد بنابراین مرعوب بود که مبادا در آتیه بیش از پیش گرفتار عزالت و تنهایی شود و وقتی که این چهره های گرفته و چشمان جامد را در

اطراف خود میدید بیشتر از تنهایی آتیه خود بشویش میافتاد  
موتولون و گورگود که سابقا بر علیه لاسکاس متحد بودند  
اینک یکدیگر افتاده و بنابارت میخواستند آنها را آشتی و صلح بدهد  
و بگوید زندگانی گذشته شما در اینجا خیلی راحت است شما بپر جایی که  
بخواهید بروید میتوانید با اتفاق یک صاحب منصب انگلیسی بروید از آن  
گذشته از حیث غذا و منزل بشما بد نمیگذرد اگر شکایتی دارید  
از این جهت است که انسان همیشه و در هر مورد شاکی است فرضا  
هم که بخواهید از ستهان بروید مختارید زیرا در زندگانی گذشته بواسطه  
دوستی من افتخاراتی نصیب شما شده که همه جا شما را بخوبی  
می پذیرند و برای ما بقی ایام عمر خود سوزنه های زیادی جهت  
صحبت دارید



لاسکاس از سیر هودسون لو تقاضا نموده بود که بواسطه کسالت  
مزاج پسرش مستقیما بطرف انگلستان فرستاده شود و برتران هم بنام  
امپراطور همین تقاضا را از حاکم کرده ولی نظر باینکه هودسون لو  
در جزیره سنت هلن اقدار مطلق داشت نمیخواست حرف کسی را  
بشنود و برای اینکه دفع الوقت بعمل آمده و عقاید لندن برای پذیرفتن  
لاسکاس آماده شده باشد دستور داد که لاسکاس بدوا بکاپ بروود  
رقتن بکاپ یک نوع قرنطینی محسوب میشد که خطر مراجعت لاسکاس  
را مرتفع میکرد و شاید هم هودسون لو میخواست است لاسکاس را  
از مسافرت طولی بحری و چند ماه اقامت در دریا متوحش نموده او  
را راضی نماید که بلونگود مراجعت کند تا تکلیفش از لندن معلوم شود  
ولی هودسون لو در این مورد لاسکاس را شناخته بود  
مارشال برتران از هودسون لو تقاضا کرد که لاسکاس در موقع



حرکت از جزیره برای مرخصی بحضور بناپارت بیاید  
هودسون لو جواب داد که ملاقات لاسکاس و ژنرال بناپارت  
جز با حضور يك صاحب‌نصب انگلیسی ممکن نیست  
لو میدانست که بناپارت چنین امری را قبول نخواهد کرد و  
بالتیجه ملاقاتی بن لاسکاس و امپراطور دست نداده و امپراطور نمی  
تواند توسط لاسکاس پیامی برای اروپا ارسال بدارد  
روز ۲۹ برتران بمنزل حاکم رفت و در آنجا باتفاق (لو) و  
(گروگر) و (رید) بقصبه جامستون رفت زیرا از روز ۲۳ لاسکاس  
را بر حسب تقاضای خود به اتفاق پسرش به قصبه جامستون منتقل  
نموده بودند.

برتران لاسکاس و پسرش را در آغوش کشید و گفت لاسکاس!  
شما می‌خواهید بروید!

لاسکاس جواباً از سلامتی مزاج بناپارت استعلام نمود و برتران  
حساب داد: که امپراطور چند روزی کسالت داشت و فعلاً  
رو بیهودی است،

لاسکاس که از صبح روز ۲۹ منتظر سوار شدن بکشتی بود  
مثل مردمان مالیخولیائی با پرتی حواس صحبت میکرد و عجله داشت  
که هر چه زود تر از ساحل خارج شود

برتران با صدای آهسته که (لو) و (گروگر) درك تمامیند  
سؤال کرد که چرا به لوگوکود مراجعت نمی‌نمائید و نزد امپراطور نمی‌آید  
لاسکاس جواب داد مراجعت من هم با اشکال سختی قرین  
بوده و هم عیب بزرگی دارد من این تصمیم را گرفتم عزم خود را  
مصاب می‌دانستم.

برتران جواب داد که اگر امپراطور از شما خواهش بکند

که در جزیره باقی بماند چه خواهید کرد  
لاسکاس جواب داد البته بجای خواهم ماند زیرا تعابلات او  
برای من قانون مطلق است

برتران با حضور حاکم و سایرین توانست بلاسکاس بگوید  
که امپراطور به او مارا گفته بود که لاسکاس هر نوع که میل دارد  
همانطور رفتار کند اگر اقامت در جزیره باو خوش میگذرد باقی  
بماند و گرنه بخوشی عزیمت نماید

برتران در موقعیکه میخواست از لاسکاس مفارقت نماید باینکه  
او را دوست نمیداشت معذاتك اظهار تأثر کرد نظر باینکه لاسکاس  
چهار هزار لوئی از پیولی که در انگلستان داشت برای مصارف نوکرها  
و منزل بناپارت با امپراطور قرض داده بود

برتران حواله از طرف بالکومب برای تادیه این مبلغ به  
لاسکاس تسلیم نمود و فردای آن روز هم نظر باینکه لاسکاس هنوز حرکت  
نکرده بود برتران و گورگود بقصبه جامستون آمدند

لاسکاس رضایت نامه هودسون لو را راجع به پرداخت وجه  
بلاسکاس باو تسلیم کرد و در يك لحظه که حضار غافل بودند لاسکاس  
گردن بند هورتانس را که بناپارت در سفینه باروفون باو داده بود  
بدست برتران داد زیرا توانسته بود در موقع عزیمت از لو نگود آن  
را با امپراطور رد کند

( لو ) قبل از حرکت لاسکاس بهمراهان بناپارت اجازه داد که  
با حضور پوپلتون صاحب منصب کشیک انگلیسی صرف ناهار نمایند

پوپلتون زبان فرانسه را بخوبی نمیدانست و به محض اینکه به  
سرعت صحبت میکردند از عهده فهم آن عاجز بود

نه اینست که هودسون لو از این موضوع اطلاع نداشت ولی

معمدا پوپاتون را بحفاظت آنها گماشت که در لاسکاس حسن تاثیر  
بیخشد و قتیکه لاسکاس و پسرش برتران و کور کود را بوسیدند  
هوسون لو آنها را تا دم منزل خودشان شایعت نموده با کمال نزاکت  
از آنها خدا حافظی کرد

صاحب منصبان انگلیسی همراه لاسکاس و پسرش تا مقابل قایق  
آمدند و قرار بود که قایق موصوف لاسکاس و پسرش را بکشتی  
گریفون ببرد که با آن سفینه حرکت نمایند بصورتیکه خود لاسکاس  
در خاطرات خود مینویسد با کمال سرعت و عجله خود را درون قایق  
انداخته بود و قتیکه کشتی گریفون از حوضه کوچیک ج-زیره عبور  
میکرد کشتی اوروتو را مشاهده نمود که تازه از کاپ مراجعت  
کرده و بوانت کوفسکی و سه نفر مستخدم فرانسوی تبعید شده را  
بطرف اروپا میرد



## هو دسرون لو راجه است



وز اول زانويه سن ۱۸۱۷ روز مهمومي بود  
در اين روز بنهارت را كسالت مفرطی عارض

شده و اطلاع داده بود كه بنهائي در اطاق خود صرف ناهار نموده  
و ساعت چهار بعد از ظهر رفتني خود را خواهد پذيرفت

صبح آن روز كور كود كه در موقع عزيمت لاسكاس قدری  
بازيچه از قصبه جامستون خريده بود بيس اطفال برتران و موتولون  
تقسيم كرد .

عزيمت لاسكاس نظر باینكه تحصيل اسارت فرانسويان را  
دشوار تر ميكرد با محبت اليمي آنان را بيكدبگر نزديك نمود  
فرانسويها در اين روز بيكدبگر نبريك سال نو را گفتند و موتولون  
و برتران بگور كود گفتند بس است ! اينقدر غصه خوردن بس است !  
كور كود يك جعبه چای چيني بمادام برتران تقديم كرده و  
درون جعبه نوشته بود اميدوارم كه سنوات عمر شما نظير تمام خصائل  
مرضيه شما بوده و ساليان تمامي بيس از عدد بر كپاي اين چای زنده باشيد  
و سپس صاحب منصبان قدری كرده بس آمده بود بنهارت رفتند

بنهارت آنها را با سادگی بپيرفت و يك جعبه كوچك شيريني  
كه مخصوص فرستادن شيريني بوده و در جيب ميگذاشتند بهورتانس  
كوچك هديه نموده و باو صديقه داد كه قيمت جعبه پنجاه لوتي است  
كور كود يك دور بيني كه از همسايه پادشاه تاپل بود . توان

عیدی دریافت کرد و پس از آنکه یکی از جامه دان هائی را که الفستون فرستاده بود کشوده محتویات آن را که عبارت از شال و پارچه های ابریشمی بود بین خانم ها تقسیم کرد همان روز صبح بناپارت بهر يك از صاحبمنصبان و افراد خانواده آنها يك فنجان و يك بشقاب چینی سور داده بود برتران یکدستگاه شطرنج تحصیل کرد بناپارت به موتولون يك صلیب مینا داد و ( او مارا ) يك اتیقه دان طلا دریافت نمود .

هوا بقدری بد و مه آلود بود که دکل نشانه مسگر داد و دود دیده نمی شد اطفال در سالون مشغول توپ بازی بودند و این طرف و آن طرف دویده و می خندیدند و بناپارت با مسرت به آنها نگاه می کرد آن روز بناپارت قدری با برتران باخت و در ساعت نه شام دادند و اطفال هم سر شام حضور بهم رساندند و ظرافت ها و صحبت های بچه ها مجلس شام را رونق خوبی داده ولی شب نشینی بزودی خاتمه یافت .

نظر باین که لاسکاس رفته بود بناپارت ناچار شد که عادت خود را تغییر بدهد غالباً کور کود و موتولون را وادار بنوشتن تاریخ خود میکرد ولی میل زیادی در خود احساس نمی نمود زیرا لاسکاس این قسمت را برای او تسهیل کرده و سایرین هم مثل لاسکاس عجله برای نویسندگی بخرج نمی دادند گاهی از اوقات آتش فعالیت موقتی در او روشن و تا پاسی از شب را بنویسند کی و یا دیگنه کردن می گذراند ولی پس از آن چند روزی بدون حرکت گردیده و دچار خول می شد در عین حال موتولون و کور کود از منزل خارج نشده و منتظر اوامرا و بودند زیرا میترسیدند که مبادا در غیاب آن ها احضار شان نماید و حضور نداشته باشند و این عدم فعالیت کور کود

و موتولون را خیلی کسل کرده بود صحت مزاج بناپارت خیلی خوب بود کسالت های اخیر او از قبیل تحریک اعصاب و دردسر از بین رفته و امیرالبحر مالکولم بملاقات او آمد در خاطرات خود مینویسد که من وقتی او را دیدم ضعیف شده و چشمانش کبود افتاده بود ولی بشاشت داشت و معلوم بود که سر حال است

هودسون لو از جریان وقایع خیلی راضی بود بعقیده هودسون- لو عزیمت لاسکاس باعث تسهیل انجام وظیفه او شده است زیرا گورگود همواره نسبت به انگلیسها مودب بود و موتولون هم به امور داخلی بناپارت می پرداخت روابط بین حاکم با موتولون و گورگود سهلتر از رابطه با لاسکاس بوده و به این جهت بلرداول کابینه انگلستان نوشت که اوضاع و احوال میهمانان لوگود رضایت بخشش و آرام است

سیر هودسون لو که موقتا کاری نداشت برای کمیسر های روسیه و فرانسه و اطریش درتشویش بود زیرا اطلاع حاصل نموده بود که (ول) متخصص نبات شناس که به اتفاق استورمر کمیسر اتریش آمده بود یکدسته از مویهای پسر بناپارت را به مارشان اطاق دار بناپارت سپرده است این واقعه سبب شد که از استورمر همسوء ظن حاصل نماید زیرا تصور می نمود که کمیسر اتریش از طرف امپراطور فرانسوا برای بناپارت حامل پیامی بوده و یا این که امپراطور اطریش راجع ییناپارت باستورمر تعلیماتی داده بوده است

هودسون لو یقین حاصل نمود که (ول) اگر پیغام و یادگاری را به بناپارت رسانده بر حسب رضایت استورمر بوده هودسون لو خواست او را دور نماید و به استورمر اصرار کرد که (ول) را بطرف کاپ یا انگلستان بفرستند کمیسر

دولت اطریش جدا امتناع کرد و مراسلات ناملایمی بین او و حاکم مبادله شد .

(ول) که در جزیره سنت هان مشغول مطالعه گیاه ها بود از گردش در اطراف لونگود و سواحل متنوع گردید در اینموقع استورمر بر حسب گفته کنت نامی کمیسر روسیه از (ول) استبصاح نموده و معلوم شد که مشارایه پس از ورود اجزیره سنهال بسته کوچکی را بیمارشان سپرده است استورمر این سیخ را به قیمت زیادی تلقی کرده و با امیرالبحر مانکولم مشورت نموده و امیرالبحر با و توصیه کرد که با حاکم جزیره مشورت نماید و بالاخره شورائی تشکیل داده شد و (ول) در شورای مزبور حضور بهمرسانده و او را استنطاق کردند و حکم دادند که از جزیره خارج شود اتفاقاً (ول) هم کارهای خود را تمام کرد و گیاههای محتاج الیه را جمع آوری نموده بود.

بنا بر این روز اول مارس از سنت هلن خارج شد روابط هودسونلو با مارکی دومونت شنو کمیسر لوئی هیجدهم بدوا خوب بود زیرا مونت شنو که در منزل پرتوس با اتفاق (کروس) آجودان خود منزل نموده بود تا آنجا که می توانست در منزل حاکم شام میخورد و زوجه حاکم هم این کورتیران پر مدعی را وسیلاً تفریح و مضحکه خوبی نموده بود .

مونت شنو همیشه از هودسون لو پول قرض می کرد و چون در جزیره همه چیز گران بود در تمام مراسلاتی که بارو با مینوشت از فقر و فاقه تضرع می نمود بعداً روابط بین هودسونلو و مونت شنو تاریک شد .

هودسونلو از دور ، نزدیک مواظبت عملیات مونت شنو بود .

و ضمناً باو توصیه کرد که در حین اقامت در جزیره بایستی مطیع قوانین پارلمانی انگلستان باشد .

وقت تنو حاضر بقبول این امر نبود ولی بایک حمله هودسون لو خانج سردی در بر این سه کمیسر کنت بالمن نماینده تزار روسیه هودسون لو در جهت اشاع خود قرار داده بود زیرا نه از لحاظ شخصیت و نه چندی فضا بر هودسون لو مزیت داشت بلکه از روز ورود بجزیره همواره حد فاصل بین خود و هودسون لو را حفظ کرده و حاکم جزیره سنت هلن هم رابطه خوبی با کنت بالمن داشت ولی در عین حال او را تحت نظر تزار داده بود کنت بالمن در تمام مدت اقامت در جزیره سنت هلن محبتی نسبت به هودسون لو پیدا نکرد زیرا هودسون لو همواره افکار خود را در حجاب بیان مستور می کرد حسب الظاهر محیل و مسرور به نظر می آمد فرضا هم معنا شرافتی داشت هرگز نمی توانست خود را شخص شرفی جلوه گر نماید .

### پیشنهاد نورد هلاند

دکتر واردن جراح کشتی نور تمرا لاند که بناپارت را بستاهن آورده بود پس از مراجعت با انگلستان بهواریت کتابی در باب بناپارت نوشته و عنوان آنرا خاطرات کشتی نور تمرا لاند گذشت این خاطرات بشکل مراسلاتی بود که گویا از طرف دکتر واردن برای دوست مجهولی نوشته شده و سیمی بناپارت در حین سفر بحری و ایام اولیه اقامت در جزیره سنتهلن ترسیم میشود .

در کتاب مزبور صحبت ها و مذاکرات محبتی و زناپرت بناپارت نسبت داده شده بود که اولاً از مصداق بناپارت است .



دکتر واردن در حین مذاکره با صاحب منصبان بناپارت این مباحث را بچنگ آورده با فرضیات خود بهم آمیخته بود اصولاً بین دکتر واردن و بناپارت در کشتی نور تمبرلاند کمتر برخورد و ملاقاتی رخ می داد زیرا بناپارت زبان انگلیسی را نمی دانست و دکتر واردن هم قادر به تکلم زبان فرانسه نبود و هر وقت می خواستند با یکدیگر صحبت کنند بایستی لاسکاس برای ترجمان حضور داشته باشد و بهمین جهت قیامین آنها خیلی محدود بوده است .

کتاب مزبور بوسیله حاکم جزیره برای بناپارت فرستاده شده و امپراطور و سایرین همراهانش آن را ناشایسته دانستند .

بناپارت راجع به این موضوع به ( اومارا ) گفت زمینه کتاب صحیح است ولی مصنف آن مواضع را بخوبی درک نکرده و شاخ و برگ های موهومی بر آن افزوده است .

خصوصاً از خبط های این نویسنده آن بوده است که از زبان من حرف زده و جملاتی از من ذکر نموده که نه از نقطه نظر اسلوب تکلم و تقریر و نه از لحاظ معنی بمن تعلق نداشته و نسبت دادن چنین عبارت بمن توهین می باشد و بطور کلی سه ربع جملاتی که نسبت بمن داده از دهان من خارج نشده است .

در عین حال ناپلئون اذعان نمود که دکتر واردن سوء نیت نداشته و چون کتاب مزبور در اندک مدت چندین مرتبه طبع شد بنفع امپراطور تمام می شود .

روح تنقید بناپارت از دیدن کتاب بیدار شد و در غیاب ( اومارا ) مراسلاتی بگورگود و بر تران املا می نمود که در جواب کتاب دکتر واردن منتشر شود و مقرر شد که مادام بر تران مراسلات مزبور را به زبان انگلیسی ترجمه کرده و در لندن تحت